

۱۶۷.۴

دانشکده ادبیات و علوم انسانی	مجله
۱۳۵۶	تاریخ نشر
۳	شماره
سال سیزدهم	شماره مسلسل
مهر	محل نشر
پاریسی	زبان
ابراهیم قیصری	نویسنده
۳۲ : (۴۹۳-۵۲۶)	تعداد صفحات
تعبیراتی عرفانی از آیات قرآن (۱)	موضوع
	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

این حکایتی است از «اسرار التوحید» که طبع لطیف و ذوق عارفانه بوسعید پیرمینه را در تفسیر و تعبیر آیه‌ای از آیات قرآن مجید نشان می‌دهد. ایشان گاهی بهنگام شور و جذبه چون از مقری مجلس آیه‌ای می‌شنیده تحت تاثیر آن کلام آسمانی بیتی دل‌انگیز، مناسب حال نیز بر زبان می‌رانده است. نقل می‌کنند که «پیش شیخ مقری این آیه بر خواند: ان‌الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنّات الفردوس نزلاً خالدین فیها»^۱، شیخ گفت:

جز درد دل از نظاره خوبان چیست

آنرا که دودست و کیسه از سیم تهبست^۲

عارف که می‌گوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

دور نیست اگر قل کسل من عند الله را هم در دل خویش بدین بیت راست کند:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی

از دوات آن زلفِ جو سنبل شنوی

چون ناله بلبل ز پیر گل شنوی

گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی^۳

این تنها شیوه بوسعید نیست، کسانی مثل شیخ‌العالم سیف‌الدین

ماخرزی را نیز در این خصوص حکایتهاست. نوشته‌اند وقتی «مقری در

پیش تخت شیخ این آیت را بر خواند: وعباد الرحمن اللدین یمشون

على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما. شیخ فرمود: اگر

* سورة كهف ۱۸، آیه ۷-۱۰ و جزئی از آیه ۸-۱۰

○ سورة فرقان ۲۵، آیه ۶۲

درویشی برای اعلای کلمه الله قدم نهد «عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض - سرورا کرده خرامنده که این رفتارست - واگر برای الله را ترك رعونت نفس خودگیرد «واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما - شکر از پسته روان کرده که این گفتارست»^۴.

در آثار صوفیه نظیر چنین تعبیرات لطیف آمیز و متین از آیات کتاب مبین، فراوان داریم و قصد ما از نگارش این مقاله اشاره به دریافتهای عارفانه ای است که بزرگان تصوف از برخی آیدها داشته اند و گفته ها و نوشته هاشان را بدانجا اعتبار بیشتر بخشیده اند. البته کار بزرگ و ارجمند ابوالفضل رشیدالدین میبیدی و امثال وی را در تألیف تفسیر قرآن بر مذاق اهل عرفان از نظر دور نمی داریم ولی اینجا هدف، بررسی تعبیرها و تمثیلهایی است که جای جای در کلام مشایخ صوفیه آمده و در کتب این قوم ثبت می باشد.

از مطالعه همین متون درمی یابیم که علما و فقهای قشری آن روزگاران به این گونه تعبیر و تاویلات که صوفیه از آیات قرآن کریم می کردند چندان روی خوش نشان نمی دادند و میان ایشان معارضاتی در این باب وجود داشته است. بوسعید میبیدی از جمله کسانی است که در زمان خود - از این نظر - پیوسته مورد انکار و سرزنش قشریون قرار می گرفت اما پاسخشان حکمت آمیز و دلنشین خصم را تسلیم و در بسیاری از مواقع درین خود می ساخت. حکایتی بشنوید:

«... روزی شیخ ابوسعید قدس الله روحه المزیز در نشاپور مجلس می گفت. دانشمندی فاضل در مجلس حاضر بود. با خود می اندیشید که این سخن که این شیخ می گوید در هفت سبع قرآن نیست. شیخ حالی روی بدان دانشمند کرد و گفت ای دانشمند این سخن که ما می گویم در سبع

هشتم است. آن دانشمند گفت ای شیخ سبع هشتم کدامست؟ شیخ گفت هفتم سبع آنست که: یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا إلیک * و هشتم سبع آنست که: فأوحی الی عبدہ ما أوحی الیہ . شما بپندارید که سخن خدای عزوجل محدود و محدود است؟ آن کلام الله لاینهاییه که منزلت بر محمد صلی الله علیه و سلم این هفت سبع است. اما آنچه در دل بندگان می رساند در حصر و عد نیاید و منقطع نگردد. در هر لحظه ای از وی رسولی بدل بندگان می رسد چنانکه مصطفی صلی الله علیه و سلم می فرماید: اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله. پس گفت:

مرا تو راحت جانی معاينه نه خبر

کرا معاينه آمد خبر چه سود کند

آنگاه گفت: در خبر می آید که پهنای لوح محفوظ چندانست که به چهار هزار سال اسب تازی می تازی ازین سر بدان سر نتوانی رسید و باریکتر از موی یک خط است. از آن همه که بدین خلق بیرون داده است از آدم تا رستخیز همه در آن مانده اند از دیگران خود خبر ندارد»^۵.

عارفان خود را از محارم قرآن و اهل آن می دانند و «گویند قرآن همچو شاهی آراسته است در زیر چادر در پرده ستر. باهر کسی از آنجا که ایشانند نمایی کند همچنان که شاهان مستور نمایی کنند باهر کسی که باشد که از وجود وی بجز از چادر نبیند و این کس بیگانه باشد همچون مشرکان و منافقان. و کس باشد که از وجود وی بوی شنود و این کس رهگذری باشد همچون قرآن. دیگر کس باشد که از وجود وی قامتی یابد و این کس باشد از همسایگان همچون عابدان. و کس باشد که از وجود وی گفتاری شنود و این کس باشد از خویشان همچون عالمان. و کس باشد که از وجود

* سوره مائده، قسمی از آیه ۷۱.

○ سوره قمر ۵۲، آیه ۱۰.

وی دیداری بیند و این کس باشد از محرمان مانند مادر و پدر و برادران همچون عارفان . و کس باشد که از وجود وی وصلت و قربت یابد و این کس اهل او باشد همچون خاصگان...^۱ . بنابراین صوفیان که در صف نزدیکان و خاصگان قرآن جای دارند خود را در شناخت اسرار و رموز کلام مهین الهی و درک معانی باطنی آن از دیگر طبقات، آگاهتر دانسته‌اند و در حقیقتشان راست می‌آید :

هر که او بیدارتر بر درد تر هر که او آگاهتر بر خیزد تر
آنچه را که این گروه در نامه آسمانی می‌بینند با آنچه که دیگران می‌خوانند یا می‌دانند تفاوت از زمین تا آسمان است. محمود غزنوی در سوادای «اولی الامر منکم» مانده که بود او در آن متصورست و خرقانی در امر «اطیعوا الله» متحیر؛ بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا :

«... چون محمود به زیارت شیخ [ابوالحسن خرقانی] آمد رسول فرستاد که شیخ را بگوید که سلطان برای تو از غزنین بدینجا آمد تو نیز برای او از خانتقاه به خیمه او در آی. و رسول را گفت اگر نیاید این آیت برخوانید قوله تعالی : واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم * رسول پیغام بگزارد. شیخ گفت مرا معذور دارید. این آیت بر او خواندند شیخ گفت: محمود را بگویند که چنان در اطیعوا الله مستفرم که در اطیعوا الرسول خجالتها دارم تا به اولی الامر چه رسد.»^۲

افلاکی از قول مولانا درباره «قرآن خایان» و «قرآن خواران» تمثیلی ذکر می‌کند که اینجا در خورد یادآوری است: «درویشی در حضرت مولانا حکایت کرده است که فلان شرابخوار عظیمست ، اما هیچ مست نمی‌شود.

* سوره نساء، ۴، تفسیر از آیه ۹۰ .

فرمود که مگر بر جیب می‌ریزد چه خاصیت شراب آنست که مست کند و وقتی که مستی نکند سر که بوده باشد. مثال مقلدان شریعت و طریقت همچنانست که کلام الله را می‌خوانند و می‌خایند و هیچ نمی‌خورند و سخنان اولیایا را تقریر می‌کنند و هیچ‌گونه مستی و شوقی ندارند و از آنجا ذوقی نمی‌یابند از آن که می‌خوانند و می‌خایند و هیچ نمی‌خورند. همانا که از خداخوانی خدادانی بی‌ترست و مقصود از لیعبدون، لیعرفون است...^۸ و صوفیان خدادان از آن قرآن‌خوارانند که چون صلاهی جان‌بخش و مستی‌آفرین سقیم ربیبم بشنوند چنان سرمست می‌شوند که منتظر جام شراباً طهوراً^۹ نمی‌مانند و ساقی‌الست هر چه در باده‌شان بریزد از دُرد و صاف بجان می‌نوشند. اینان حتی در برخی از آیات شریفه‌ای که ظاهراً مفهوم قهر و عذاب دارد بنا به مقتضای حال و درون خویش بدیده لطف و مبر نگریسته‌اند که از درمان و درد و وصل و هجران، پسندند آنچه را جانان پسندد. نوشته‌اند روزی بایزید «در راه کله سر یافت بر وی نبشته که صم^{۱۰} بکم^{۱۱} سمی^{۱۲} فهم لایرجمون^{۱۳}». نعره‌ای بزد و بیشتاد و بوسه بر آن کله می‌داد و گفت سر صوفیی می‌باید که در حق محو شده‌است و ناچیز شده. نه گوش دارد که خطاب حق شنود و نه چشم دارد که جمال لایزالی بیند و نه زبان دارد که ثنای بزرگوار او گوید و نه عقل دارد که ذره‌ای از معرفت او بداند. این آیت در شأن اوست^{۱۴}. جامی با تلمیح آیه خسر الدنيا والآخرة^{۱۵} این مضمون را بنظم آورده‌است، پرتاثیرتر و گیرانتر.

* سورة انسان ۷۶، قسمی از آیه ۲۱.

① سورة بقره ۲، آیه ۱۷ و جزئی از آیه ۱۶۶ همین سوره: «... صم^{۱۰} بکم^{۱۱} سمی^{۱۲} فهم

لا یعقلون».

② سورة حج ۲۲، قسمی از آیه ۱۱.

«بَحْرٍ بِسِ طَرَفٍ وَ بِسِ طَامِي»
 بود روزی به بادیه گذران
 آیتسی ثبت بود کش معنی
 چون بر آن سر نوشته را تگریست
 کاین سر صوفیی است افتاده
 برگزیده زبانِ هردو سرای
 ای خوش آن کس که شد پی این سود
 از دو عالم همین خدا طلبید

قطبِ حَقِّ بایزیدِ بسطامی
 دید فرسوده کلاه و دران
 بود خسرانِ دَنبَنی و عقیبی
 بوسه‌ها زد بر آن و زار گریست
 دو جهان را برای حَقِّ داده
 تا بود سودش از میانه خدای
 بر زیاتکاری جهان خشنود
 دو جهان داد و يك خدای خرید^{۱۰}

ازین هم فراتر رفته‌اند و لعنت حق بر ابلیس را سببه تعبیری لطیف از آن خود خواسته‌اند: «نقل است که چون [شیل] وفاتش نزدیک رسید چشمش تیرگی گرفته بود. خاکستر خواست و بر سر کرد و چندان بی قراری در وی پدید آمد که صفت نتوان کرد. گفتند این همه اضطراب چیست؟ گفت از ابلیس رشک می‌آید و آتش غیرت، جانم می‌سوزد که من اینجا نشسته، او چیزی از آن خود بکس. دیگر دهد. و انّ علیک لعنتی الی یوم الدین». آن اضافت لعنت به ابلیس نمی‌تواند دید می‌خواهم که مرا بود که اگر لعنت است نه آخر از آن اوست و نه در اضافت اوست؟ آن ملعون خود قدر آن چه داند. چرا عزیزان امت را ارزانی نداشت تا قدم بر تارک عرش بنادندی؟ جوهری داند قدر جوهر...»^{۱۱}.

در این میان کسانی هم مثل بوسعید هستند که از آیات عذاب سخن نمی‌گویند. در اسرار التوحید خوانده‌اید که مردی از ماوراءالنهر در مجلس

بوسعید آیه و قودها الناس والحجاره* را عنوان می‌کند. شیخ که بقول مؤلف کتاب در آیه عذاب کم سخن گفتی در پاسخ فرموده است: «چون سنگ و آدمی بنزدیک تو بیک نرخ است دوزخ به سنگ می‌تاب و این بیچارگان مسوز»^{۱۲}.

وقتی هم از بوسعید پرسیده‌اند چرا هرچه آیات رحمت است می‌خوانی و آیات عذاب را نرو می‌گذاری و می‌گذری؟ و خرده گرفته‌اند که این چنین نظم قرآن می‌نشود شیخ گفته:

ساقی تو بده باده و مطرب تو یزن رود

تا می‌خورم امروز که وقت طرب ماست

می‌هست و درم هست و بت لاله رخان هست

غم نیست و گر هست نصیب دل اعداست

پس گفت از آن‌ها همه بشارت و مغفرت آمده است و از آن‌ها ایشان عذاب. چه خواهیم کرد عیب کردن ایشان...؟^{۱۳}.

پیغام بوسعید به استاد مکتب فرزندش نیز حکایت از همین نوع روحیات دارد. محمد بن منور می‌نویسد: «در آن وقت که خواجه بوطاهر پسر مهتر شیخ کودک بود، یک روز کودک دبیرستان تخته خواجه بوطاهر را بخانه شیخ باز آوردند چنانکه رسم ایشان باشد. خواجه حسن مؤدب پیش شیخ آمد و گفت: کودک آن لوح خواجه بوطاهر باز آورده‌اند. شیخ گفت به کدام سوره؟ حسن گفت: به سوره لم یکن. شیخ گفت: میوه پیش کودکان بنه.

* سوره بقره ۲، قسمی از آیه ۲۲.

○ مقصود سوره «بینه» است که با آیه لم یکن الذين كفروا من اهل الكتاب والمشرکین منکمین حتی تأتيهم البیئة آغاز می‌شود.

حسن میوه بنهاد. شیخ گفت: مهتر دبیرستان شما کدامست؟ یکی اشارت کردند. شیخ او را بخواند و گفت: استاد را بگوی که این بار به سوره «لم یکن» تخته باز فرستیا. تخته که باز فرستی به سوره الم نشرح* باز فرست»^{۱۴}.

نویسندگان و گویندگان صوفی مشرب علاوه بر نگرش خاص که به کلام الله دارند از لحاظ شیوه انتقال مطالب هم کارشان با کار دیگر مفسران قرآن فرق دارد. ایشان در بیشتر تعبیرات بیانشان ساده است و بحیث توجه و دقت نظری که به احوال مخاطب دارند برای تفهیم امور ذهنی و مسائل معنوی از تشبیه معقول به محسوس استفاده کرده اند و چون مخاطب اکثراً عامه مردم اند کوشیده اند تشبیهات و تمثیلاتی را که در تفسیر و تعبیر آیات بکار می برند مأخوذ از زندگی عادی و ملموس این طبقات باشد.

راستی کدام تفسیر و تعبیر و تمثیل و تشبیه، ساده تر، لطیف تر، جاندار تر و به زندگی روز مردم نزدیک تر از این تعبیر است که در تذکرة الاولیاء عطار پیشابوری از برای آیه مبارکه ان الله لایفقر ان یشرك به و یخفیر ما دون ذلک . ذکر کرده اند؟

از حسن بصری «پرسیدند که تو را هرگز وقت خوش بود؟ گفت روزی بر بام بودم. زن همسایه باشوهر می گفت که قریب پنجاه سال است تا در خانه توام. اگر بود و اگر نبود صبر کردم و درگرم و سرما زیادتی نطلبیدم

* منظور سوره «انشرح» است که در آغاز آن این آیه شریفه آمده: الم نشرح لك

صبرك .

○ سوره نساء، قسمتی از آیه ۵۱ .

و نام و ننگ تو نگاه داشتم و از تو بکس گله نکردم . اما بدین چیز تن درندهم نه بر سر من دیگری گزینی . این همه برای آن کردم تا ترا بینم همه، نه آن که تو دیگری را بینی . امروز بدیگری التفات می کنی . اینک به تشنیع دامن امام مسلمانان گیرم . حسن گفت مرا وقت خوش گشت و آب از چشم روانه شد . طلب کردم تا آن را در قرآن نظیر یابم ، این آیت یافتم : ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء . همه گناهت عفو کردم ، اما اگر بگوشه خاطر بدیگری میل کنی و با خدای عزوجل شرك آوری هرگزت نیامرزم»^{۱۵} .

باریک اندیشی و نکته یابی این گروه در یافتن تعبیرات مناسب تا بحدی است که از مسائل اقلیمی و نوع محصولات منطقه ای نیز برای ساختن تشبیه و تمثیل سودجسته اند . مثلاً شیخ احمد جام «شجره طیبه» را به درخت خرما مثل می زند . نیک پیدا است که شنوندگان و خوانندگان او که در حوزه زیست شان خرما فراوان است و به کم و کیف انواع آن آشنا هستند چه زود این تشبیه و تعبیر را می فهمند و مقصود غایب سخن شیخ را در می یابند . شیخ جام در بحث «اخلاص چیست و مخلص کیست» نوشته اند :

«نه هر کارنده ای را کار فراپذیرند و نه هر آمده ای را در بازکنند؛ و نه هر کارنده ای را تخم بپرازد، و نه هر نماینده ای را عزیزکنند و نه گفت هر گوینده ای را فرا نیوشند، و نه هر درخت رطب بارآرد؛ رطب جز درخت خرما بار نیارد و آنکه در زمین گرم سیر باشد . و خدای عزوجل شهادت مؤمن را به درخت خرما مثل زد . کما قال الله تعالی : ألم تر کیف ضرب الله کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء* چنان که هر درخت رطب بار نیارد، هر شهادت گوی اخلاص ندارد و هر کارکننده ای حرمت

ندارد. زیرا که این شهادت، جای پاک و گرم خواهد، چنان که خرما زمین گرم سیر خواهد در زمین سردسیر نیاید، شهادت همچنین دل پاک خواهد و قوش محبت و معرفت تا کار به حرمت و به اخلاص برآید، و اگر این دل پاک نباشد از ریا و رشک و شرک، شهادت در آن دل هم چنان باشد که خرما در سردسیر برآید و سبز گردد اما بر ندهد. از آن شهادت گویان قومی هم چنین باشند که شهادت بگویند و عبادت می کنند و مؤمنشان می خوانند اما چون دل از نفاق و از شرک و کفر خالی ندارند، شهادت ایشان هم چنین بر دهد که خرما در زمین سردسیر بر دهد. این یک قوم باشد از مؤمنان و کارکنندگان.

و دیگر قوم چنان باشد که خرما سیستانی: هم خرما باشد اما هیچ چیزی نباشد، قومی از مؤمنان هم چنان باشند: شهادت به اخلاص بگویند اما کار به تخلیط دارند چون زنا و اوطه و خمر و خون ریختن و امثال این؛ کار ایشان چون خرما سیستانی باشد: هم خرما باشد اما جلوه را نشاید. و کار دیگر قوم از مؤمنان چون خرما طیبی باشد: هم می خوردند و می نمایند و هم اتبار می کنند ولیکن از آن نباشد که خوان ملوک را شاید؛ این کار آن کسانی باشد که هم در شهادت راست باشند و هم در کردار، اما کار ایشان گرد رغبت و زنگ حرص دنیا دارد و جانب خلق نگه داشته باشند. کار ایشان نه چنان باشد که جلوه را شاید.

اما مؤمنانی که مثل ایشان چون مثل خرما می بقایت باشد، چنان باشد که ایشان شهادت از سر اخلاص بگویند: نخست شناخت بود، آنگاه شهادت؛ شهادت ایشان از سر معرفت برخیزد و کار به حرمت و اخلاص از ایشان در وجود آید، و هر چه کنند چنان کنند که حق از ایشان بپسندد و این همه عبارها از آن جا برخاسته باشد: نه زنگ نفاق باشد و نه زنگ شک و شبهت باشد و نه

زنگ بدعت باشد و نه هیچ یسوی خلق بازنگرند هرچه کنند برای رضای او
ار کنید، آنکه کار ایشان آن بود که به اندک کار، ثواب بسیار فرستاند و کار
به اخلاص و حرمت هرگز اندک نبود، زیرا که آن کار حق سبحانه و تعالی آن
را قبول کند اندک نباشد، كما قال الله تعالى: *مِثْلَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمِثْلِ حَبَّةٍ آتَيْتَ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ
وَاللَّهُ يَضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ* *.

هرکاری که برای خدای کنی هم چنین باشد و هرچه اضعاف باشد
کس حساب آن نداند، کار ایشان که بالا می‌گیرد از آن جا می‌گیرد و آن
دیگران که می‌نگیرد از آن می‌نگیرد که کار به تخیط دارند و کار به تخیط
و مشترک، خدای تعالی نپذیرد، چنان که رسول علیه السلام گفت: قال الله
تعالی *أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشُّرْكِ فَمَنْ عَمِلَ لِي عَمَلًا وَأَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي
فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ* و هو للذي اشرك . خدای عزوجل می‌گوید: من از کار مشترک
بیزارم و کار مشترک نه از سر ایمان و اخلاص برخیزد؛ بسیار مؤمن بود که
ایمان وی بیش تا در مرگ نبود و با وی همراه نبود هم چنان که درخت
خرما در سردسیر برود و سبز می‌کند، اما چون سرمای زمستان پیدا آید
کوبی خود هرگز نبوده است .

و ایمان قومی دیگر چنان باشد که تاشادی و نعمت و راحت می‌باشد
ایشان بر سر ایمان باشند و چون رنج بدیشان رسد زود اعراض کنند .
كما قال الله تعالى: *وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ
بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ* . و این هردو که گفته آمد ایمان

* سوره بقره ۲، آیه ۲۶۲ .

○ سوره حج ۲۲، آیه ۱۱ .

مناققان است، همچنان که خرمای سردسیری را هم خرما می‌خوانند ولیکن هیچ بر و نفع از او بر نیاید الا درنج و محنت دوجهانی. کما قال الله تعالی: خسرال دنیا والآخرة. و آن دیگر قوم از مؤمنان که چون خرمای سجستانی باشد آن مؤمنانی باشد که شهادت به اخلاص گویند اما کار نه بر یقین کنند و نه بر علم کنند و حرص و حسد و بغض و کینه و دروغ و حرام خوردن با کار ایشان آمیخته باشد، هم خرما باشد و هم بارآرد اما پیش ملوک نتوان نهاد و هیچ چیز نتوان ساخت که خوان ملک را شاید.

چهارم قومی از میان مؤمنان همچون خرمای طبرس باشد، ایشان آن قوم باشند که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش بیان کرد، قسوه تعالی: خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرَ سَيِّئًا * بسیار کارهای بد و نیک کنند به هم در شوریده و آن قوم که مؤمن مخلص اند، خدای عزوجل مثل ایشان در کتاب عزیز خویش یاد کرد، کما قال الله تعالی: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبْنَا مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً، ایشان آن قوم اند که توحید ایشان از زبان ایشان برآید: رنگ اخلاص دارد و توش محبت دارد و مرکب تقوی دارد و زین جهد دارد و عثمان ادب دارد و تنگ توکل دارد و رکاب صدق دارد و لگام تفویض دارد و بر بند عنایت دارد و غاشیه نواخت دارد و نور خورشید دارد و چون آن نور خورشید معرفت و آن توش محبت از دل آن مؤمن موحّد عارف یکی گوی یکی دان برآید نه بر ارض تابد و نه بر سما تابد و نه بر قضا تابد و نه بر عرش تابد و نه بر فرش تابد و نه بر لوح تابد و نه بر قلم تابد و نه بر فلك تابد و نه بر ملک تابد و نه بر هیچ مخلوق تابد، از دل عارف مخلص موحّد بر معروف تابد، معروف آنرا به لطف عزیز خود گرداند و خلعت رضا پوشاند و به نسیم

وصلش معطر گرداند. قوله تعالی: اصحابا ثابت وفرعیا فی السماء . بیخ آن در دل عارف و شاخ آن به سراپرده جلال گسترانیده، و از جوی فضل و کرم آب حیات می خورد و از قلع محبت شراب انس می نوشد، و خبر با سر عارف می دهد .

همچنان که درخت آب برگیرد از بیخ به شاخ افکند، برگ و میوه او تازه گردد عارف نیز هم چنین باشد، و هر درختی که بی بی همه آب از بیخ به شاخ افکند مگر درخت خرما که او آب از شاخ به بیخ افکند، درخت معرفت هم چنین باشد، آب از شاخ به بیخ افکند. معرفت نوراست، و آب معرفت نوراست، و مؤمن نوراست و محبت ناراست و دل سوخته نار محبت ازل است و چون نار محبت در سوخته ازل افتد آنکه چنان گردد و بدان صفت بشود که یادکرد در کتاب عزیز خویش، کما قال الله تعالی: **وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ نُّورٌ نُّورٌ یَبْدِیْ اِنَّهُ لَنُوْرٌ مِّنْ یَّشَاءُ ۗ»** ۱۶.

یا می بینید شیخ مرشد ابواسحق کازرونی در توجیه و تفسیر **هوَالَّذِیْ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ** بی برای مرید خود تمثیلی می آورد متناسب با زندگی کشاورزی گندم کاران آن سامان. اینجا شیخ مرشد در تشریح و تجزیه و تحلیل توبه گناهکار و تفسیر آیه نه اصطلاحات فقهی بکار می برد و نه از رمز و کنایه صوفیانه مسدد می گیرد. گویی کشاورز سالخورده ایست که با کشاورز دیگر از انواع گندم و آرد و نان صحبت می دارد . در عین حال شما در پایان داستان به نتیجه ای که باید برسید می رسید. اینست گفت و گوی شیخ با مریدش :

«ابونصرین مهدی رحمة الله علیه گوید یک روز شیخ مرشد قدس الله

❖ سوره نور ۲۴، قسمی از آیه ۴۵ .

❖ سوره شوری ۴۲، قسمی از آیه ۲۵ .

روح‌المریز وعظ می‌گفت. یکی در مجلس برخواند، قول‌الله تعالی: وهو‌الذی یقبل‌التوبه عن عباده. شیخ مرشد قدس‌الله سره فصلی در فضیلت توبه و توبه‌کنندگان و کرمی که حق تعالی با ایشان کند بگفت. من برخاستم و سؤال کردم و گفتم یا شیخ چون بنده گناهکار توبه‌کنند حق تعالی او را بیامرزد و از گناهان گذشته وی درگذرد، پس باشد که روز قیامت از گناهان وی باز پرسد یا نه و درجات توبه‌کننده هم چون درجات آن کس باشد که گناه نکرده باشد؟ شیخ مرشد قدس‌الله روح‌المریز گفت چون از مجلس فارغ شوم بیا تا ترا جواب گویم.

چون شیخ از مجلس فارغ شد و به حجره رفت مرا بخواند. بر فتم و سلام کردم. جواب داد و گفت ای فرزند بنشین تا جواب سؤال تو بگویم. پس گفت ای فرزند بدان که مثل گناهکار که از گناه توبه‌کنند مثل حشاله گندم باشد که از میان کاه حاصل کنند و به لفظ کازرونی «درشه» خوانند و مثل مطیع که برگناه آورده نباشد مثل گندم خالص بود که هیچ آفت بدان نرسیده باشد، این هر دو همچون یکدیگر نباشد. بدان که چون مزارعان گندم با کاه در جوخان* آورند اول گاو بر سر آن کنند تا خرد کنند. بعد از آن به باد برانشانند تا گندم و کاه از یکدیگر جدا شود. خالص گندم بخیزانه برند از ببر قوت محتشمان و کاه در کاهدان برند از برای چینیار پایان و از میانه گندم و کاه حشاله چند بازماند که آنرا درشه گویند، و در میان آن درشه گندمی چند ضعیف خرد بی‌مغز باشد. اگر کسی خواهد که آن گندم ضعیف از میان آن درشه حاصل کند و به نان پرد و بخورد، آنرا بگوید کوفتنی سخت، پس بر باد برافشانند. دیگر بار بگوید، پس برافشانند.

* جوخان: محل خرمن، خرمن‌جا.

همچنین چندبار بگوید و برباد برانشاند تا گندمی اندک از آن حاصل کند به چند زحمت و به نان بزد و بخورد. پس هرگز این نان با نان خالص برابر نباشد. همچنین گناهکار که توبه کند هرگز با آن کس برابر نباشد که خداوند بفضل خود او را محفوظ داشته باشد از گناه و به کرم خود او را مشغول داشته باشد به عبادات و طاعات.

پس شیخ قدس الله روحه العزیز گفت خواستم که در مجلس جواب تو بگویم لیکن از برای آن نگفتم که دلها از توبه کردن دور گردد و نفرت گیرد. اما حق تعالی فردای قیامت از گناه تائب باز پرسد تا بنده شرمسار گردد و به گناهان و تقصیر خود مقرر گردد آن گاه حق تعالی او را به رحمت خود بیامرزد و گوید ای بنده من خواستم تا تو گناهان خود ببینی و تقصیر خود بدانی. اکنون ترا آمرزیدم از برای ایمانی که بمن داشتی تا کرم و عفو و مغفرت من مشاهده کنی و نه از برای آن گناهان بتو آشکار کردم تا تو را رسوا کنم، لیکن از برای آن اظهار کردم بتو تا ضعف خود و قوت من بشناسی. پس توبه کننده از توبه ناکننده فرق آن باشد که توبه کننده بیامرزد و توبه ناکننده را بدوزخ برده تا پاک شود از گناه...»^{۱۷}

به تفسیری دیگر از تصویر زندگی مردم در سخن بهاء‌ولاد بنگرید که چه مایه بدیع، جذاب و چشم نواز می‌نماید: خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ* . میانی بود در ترتیب ترکیب آفرینش این دو جفت و هفت‌اندام آن را هفت‌اندام این را چنانکه آفرینش آدم و حوا را مدتی بایست. آسمان بسان مرد سرگردان بدکانهای کسب عالم غیب، ساز و نوای زمین حاصل می‌کند و بوی می‌فرستد و زمین چون کدبانویان قرار گرفته است،

* سوره اعراف ۱۷ تفسیر از آیه ۵۴.

چون سردی نماندش حاصل کند و بفرستد و چون گرمی نماندش حاصل کند و بفرستد و چون سبزه سبزی بهار نماند بفرستد. ای دواصل هرگز هیچ فرزندی همچو آدم نیاورده بر کبود دل. و عقل چون آفتاب و ماه همچون درستیهای زر در آسمان، نبینی زر در دست زن نباید در کیسه مرد باید. باز اگر آژنگ ابر بریشانی او پدید آید بنور دل خویش آن آژنگ را دور کند. یفشی اللیل النهار* این دو آیه دیگر از بهر پرورش فرزندان جهان، کنیزک رومی روز فرزندان را در بازی می دارد و کنیزک حبشی شب می خواباندشان...»^{۱۸}.

همه در تفسیر یا ایشا الإنسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه*^{۱۹} گوید: «چهد می کنی و جان می کنی در کارهای مختلف چنانکه موش یک رهش سوی سرکه مردمان باشد و یک رهش سوی خمره روغن و یک رهش سوی انبار و یک رهش سوی زر. تونیز شنوده که فلان پیشه و فلان هنر سبب آب روی و دولتست آن همه هنرها همه را می ورزی تا همه را بگیری. بضاعت سفر می فرستی و عزم سفر می کنی و عزم دهقانی می کنی و در بازار خرید و فروخت می کنی و تعشقی آمدشند طایفه ای می داری و یکسوی رسن بگردن خود بر بسته ای بدان طرف و بدین طرف می روی در میانه خفه می شوی و دیوانه گونه می شوی. سوراخ موش دشتی را تا نتما گویند آن تن و کالبد مرد منافق سوراخ موش دشتی را ماند. از سوراخ چشم جای دیگر می رود و از سوراخ گوش جای دیگر می رود و از دل چیزی دیگر می جوید. باش تا از اعمال شما صورتها آفریند و از سیرت های شما جانهای

* چیزی دیگر از آیه ۵۰۹ سوره اعراف.

* سوره انشعاق ۸۴، آیه ۶.

آن صورتها کند «فملاقیه» بدورسی خوش بود یا ناخوش بود»^{۱۹}.

* * *

شیوه هنرمندانه دیگری که صوفیان در تعبیر و تفسیر آیات کلام عزیز دارند استفاده از مظاهر طبیعت است برای ساختن تمثیل و تشبیه در انتقال معنی مراد نظرشان. از ابر و باد و مه و خورشید و فلک گرفته تا زمین و جوی آب روان و چشمه جوشان و درخت تناور و شکوفه خرد و گیاه نورسته و گن شکفته، همه را با نگارگریهای ظریف و تصویر آفرینی‌های بدیع در فضای عالم بهشتی اندیشه خویش در کار گرفته‌اند تا بیاری آنها بتوانند بهتر ادای مقصود کرده باشند. اینک در تفسیر آیه کریمه و هو الّذی یُرسل الریح بشراً بین یدی رحمته * گوشه‌ای از جاوه طبیعت را از دریچه خیال عارف بزرگ شیخ ابواسحق کازرونی و خطیب امام ابوبکر - خلیفه او - نگرید:

«شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز در تفسیر این آیت گفت حق تعالی بادی می‌فرستد تا با ابر الفت می‌گیرد و بفرمان حق تعالی بزیمینی می‌برد و باران می‌باراند از آن ابر آن زمین مرده زنده می‌کند. همچنین حق تعالی باد ثنایت می‌فرستد تا بر دل مؤمن می‌وزد و میان دل مؤمن و طاعت و عبادت الفت می‌افکند تا مؤمن همه وقت باصناف عبادات و طاعات و روزه و نماز و زکوة و صدقه مشغول می‌شود و دل مؤمن بنور طاعات و نیکوئی عبادات زنده می‌شود همچنان که زمین مرده به آب باران زنده می‌شود. خطیب امام ابوبکر رحمة الله علیه گوید اصحاب اشارت گفته‌اند که

حق تعالی زمین زنده می‌کند بشکوفه‌ها و گلها بعد از آن که خشک و مرده باشد با آمدن باران و بیرون می‌آورد زرمیا و ثمارها از آن. همچنین نفس‌ها زنده می‌کند و حق تعالی ایشان را توفیق می‌دهد پیر خیرات بعد از آن که ایشان خوب پذیرفته شده باشند تا مغمور می‌کند اندرون ایشان به توفیق خود و قدمهای ایشان در راه راست استوار می‌کند. همچنین دلها زنده می‌کند و حق تعالی ایشان را هدایت می‌بخشد بعد از آنکه از خدا شافل شده باشند با انواع حضورها تا بخدای تعالی باز می‌گردند بپداومت ذکر و حضور و ملازمت آن. همچنین ارواحها زنده می‌کند با انواع مشاهدات بعد از آنکه ایشان محجوب باشند از حق تعالی و همچنین سرها زنده می‌کند با انواع اسرارها و ملازم حضرت خود می‌گردانند. پس نیست می‌شوند بجملگی از خود و سر موی از ایشان باقی نمی‌ماند از آن جهت که هر کجا که حتایق حمله آورد ذره‌ای از صفات خلایق باقی نماند. در چنین مقام هنالك الولاية لله الحق* آنجا خاص ولایت از آن حق باشد و آثار حقیقت نماند.

و گویند زنده گردانیدن برد و قسم است یکی عام راست و یکی خاص. زنده گردانیدن عام چنان که حق تعالی می‌فرماید: **وَمَنْ آتَاهُ اللَّهُ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً** . و زنده گردانیدن خاص چنان که گفت: **أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ** .

والذكر فيه حيرة* للقلوب كما

يُحْيِي الْبِلَادَ إِذَا مَاجَأَهَا الْمَطَرُ

زنده کشد دل آنچنان ذکر کاحیاء زمین نزول باران

* سورة كهف ۱۸ قسمی از آیه ۴۴ .

○ سورة انعام ۶ قسمی از آیه ۱۲۲ .

در سال چهار فصل است و آن زمستان و تابستان و پاییز و بهارگاه. همچنین مؤمنان چهار اصناف اند همچون زاهدان و عابدان و عارفان و غافلان. پس گلشن زاهدان تابستان باشد از برای آن که ایشان در آن روزهای دراز پروزه باشند، و گلشن عابدان زمستان باشد از برای آن که ایشان در آن شبهای دراز نماز کنند، و گلشن عارفان پاییز باشد از برای آن که ایشان تغییر احوال هر چیزی بینند بدانند که حق تعالی تغییر پذیر نیست، و گلشن غافلان بهارگاه باشد از برای آن که ایشان مشاهده کنند که از زمینهای مرده و جریبای فسرده چگونه گلها و شکوفهها بیرون می آید و از نیست چگونه هست پدید می شود و احوال حشرونشر یاد آورند کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: اذا رايتم الربيع فاذا كروا النشور. از آن جهت که بهارگاه مانند برخاستن قیامت است. همچنان که در بهارگاه درختها بهم می پیوندند هم چنین در قیامت روح وفاکننده بر جسم چنماکننده پیوندد، و همچنان که در بهارگاه بعضی درختان می نشانند و بعضی می پرنند هم چنین روز قیامت قومی باشند که درجه ایشان بردارند و قومی دیگر باشند که گرفتار شوند. بیانه: خافضة و رافعة. و حق تعالی درخت معرفت می نشانند و بشومی معصیت می کند.

دیگر هم چنان که در بهارگاه ظاهر می شود آنچه پوشیده است در زمستان هم چنین در قیامت ظاهر می شود آنچه پوشیده باشد در دنیا. بیانه: يوم تباي السرائير. دیگر هم چنان که در بهارگاه انواع نباتهای مختلف می روید هم چنین در قیامت احوالهای خلق مختلف باشد. بیانه: وجوه يومئذ

* سورة واقعه ۵۶، آیه ۲۰.
○ سورة طارق ۸۶، آیه ۹.

ناضرة الى ربها ناظرة* و وجوه يومئذ باسرة * دیگر هم چنان که در بهارگاه غم و اندوهها ازدل می‌دود هم چنین در بهشت غم و اندوهها از دل ببرد. بیانه: وقالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن * دیگر هم چنان که در بهارگاه خار و همیزم از زمین بیرون می‌آید از بهر کارسازی سوختن و گل و ریحان بیرون می‌آید از بهر تقرب حضرت ملوکان هم چنین در قیامت سعید و شقی بیرون آورند تا به بهشت برسند بحضرت خداوند و هاب و شقی بدوزخ از برای عذاب. بیانه: فريق في الجنة و فريق في السعير ⊙ دیگر هم چنان که در بهارگاه نباتها و گلهای هر دست از زمین بیرون می‌آید که بعضی بوییدن شاید و بعضی چشیدن و بعضی دیدن و بعضی دیگر باشد که هیچ ازینها نشاید. هم چنین در قیامت بعضی سزای بهشت باشند و بعضی سزای دوزخ و بعضی سزای رحمت و بعضی سزای زحمت و بعضی سزای نواختن و بعضی سزای سوختن و بعضی سزای وصال و بعضی سزای نوال.

اری الناس برجون الريح و انما

ربيعي الذي ارجوا نوال وصالك

اری الناس يمشون السنين و انما

سني التي احشى صروف احتمالك

یعنی:

مردمان پیشم و امید همه عیش جهان

عیش من آنکه بیسایم ز تو برخوردارم

* سورة قیامت ۱۷۵، آیات ۲۲-۲۴.

⊙ سورة قاطر ۱۳۵، تفسیر از آیه ۲۱.

⊙ سوره شوری ۴۴، تفسیر از آیه ۵.

مردمان جمله ز سختی و ز تنگی ترسند

ترس من آنکه نیاید که مرا بگذاری»^{۲۰}

ذوق قرینه‌سازی بشر او را بر آن داشته که برای یافتن قرینه و نظیره موجودات جهان‌خاکی، مرغ تیزپر اندیشه‌اش را تا عالم بالا پرواز دهد. می‌بینید در دنیای شعر مزرع سبز فلک و داس مه نو، خوشه پروین و خرمن مه، راه شیری و راه مکه و کهکشان، چشمه خورشید، لشکر برف، کوس رعد و ... داریم. اینک از دانادلی صاحب‌ذوق هم تصویری ازین دست در تعبیر آیاتی از قرآن شریف ببینید:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿۱۱﴾ که احوال ستارگان وی بازگردنده است؛ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿۱۲﴾ که نبات از وی روینده است. نجم هم نبات است و هم ستاره است از آسمان نبات ستاره، هم چنان که آسمان می‌شکافد و نور از وی و ستاره از وی می‌نماید زمین می‌شکافد و نبات از وی می‌نماید و این نبات بعضی سیاره‌اند که در هر فصلی نوع دیگر باشد. هیچ‌کس می‌داند که ایشان کجا می‌روند و موضع فنای ایشان هر سالی هر کس می‌داند؟ نیز موضع فنای ستارگان کس نداند. و هم چنان که هر آدمی که در صدیع سپیده دمست متصدع می‌شود و ستارگان خواس پدید می‌آید و باز انتقال می‌کند اکنون چون این آسمان و این زمین روی بروی‌اند چرا آن علت است و زمین معلول، چرا زمین علت نیست و آسمان معلول؟ هر ستاره چون برگ است بر شجره فلک و هر برگ ستاره چون اقلیمی. چرا در بهشت برگی بدین کلانی نبود؟ همه جهان در زیر نور یک برگ آفتاب می‌روند چه عجب در بهشت خلقی بسیار زیر سایه یک برگ روند. خاصه

﴿۱۱﴾ طارق، آیه ۱۱.

﴿۱۲﴾ طارق، آیه ۱۲.

مَمْلُوكَاتٍ كَمِيْنَةٍ كَسِيٍّ اَز بَهِيْشْتِ چندهمه دنيا باشد»^{۲۱}.

چنانچه مولوی که هر مشکل و معضل معنوی را پیاری تمثیل و تعبیر، آسان و زودفهم می‌سازد. مواد تمثیلات و تعبیرات مثنوی را اکثراً از مظاهر سادۀ طبیعت و وسائل و ابزار زندگی مردم انتخاب می‌کند. هنرمندانه‌ترین نوع تمثیلات وی آنهایی است که در تعبیر و تفسیر آیه و حدیث ساخته باشد. محض نمونه، تمثیل و تعبیری را که در تفسیر و تشریف‌نامه فی لحن القول* آورده و با موضوع سخن ما ارتباط دارد نقل می‌کنیم:

گفت یزدان سر نبی را در مساق

يك نشانی سهل تر ز اهل نفاق

گر منافق زشت باشد نقر و هول

وا شناسی مرد را در لحن و قول

چون سفالین کوزه‌ها را می‌خری

امتحانی می‌کنی ای مشتری

می‌زنی دستی بر آن کوزه چرا

تا شناسی از طنین اشکسته را

بانگ اشکسته دگرگون می‌بود

بانگ چا و وشت پیش می‌رود

بانگ می‌آید که تعریفش کند

همچو مصدر فعل تصریفش کند»^{۲۲}

مولانا در «فیه مافیه» نیز همین شیوهٔ دل‌انگیز را بکار می‌برد و

رشتهٔ نکته‌های باریک و اندیشه‌های دقیق را به تعبیر و تمثیلی ظریف،

* سورة محمد ۲۷، نسمتی از آیه ۲۲.

پیوند می‌زند. این تعبیر عارفانه او در تفسیر تری اعینهم تفیض^{۲۳}
من الدمع * خواندنی است:

«حسام‌الدین ارزنجان‌ی پیش از آن که بخدمت فقرا رسد و بایشان
صحبت کند بچائی عظیم بود. هر جا که رفتی و نشستی بجد بحث و
مناظره کردی. خوب کردی و خوش گفتی. اما چون با درویشان مجالست
کرد آن بر دل او سرد شد، نبرد عشق را جز عشق دیگر. من اراد آن
یجلس مع الله تعالی فقیجلس مع اهل التصوف. این علمها نسبت به احوال
فقرا بازی و عمر ضایع کردن است که انما الدنيا لعب^{۲۴}. اکنون چون بانگ
شد و عاقل و کامل شد نازی نکند و اگر کند از غایت شرم پنهان کند تا کسی
او را نبیند. این علم و قال و قیل و هوسای دنیا بادست و آدمی خاکست و
چون باد با خاک آمیزد هر جا که رسد چشمپارا خسته کند و از وجود از
جز تشویش و اعتراض حاصلی نباشد. اما اکنون اگر چه خاکست بهر
سخنی که می‌شنود می‌گرید، اشکش چون آب روان است «تری اعینهم
تفیض من الدمع» اکنون چون عوض باد بر خاک آب فرو می‌آید کار بعکس
حواحد بودن. لاشک چون خاک آب یافت برو سبزه و ریحان و گل گلزار
روید...»^{۲۳}.

جماعتی از علمای دین از ایشان تفسیر وهو معکم^{۲۵} را پرسیده‌اند.
مولانا «مثال فرمود که چنانکه معیت بهار بیه اجزای عالم آمیخته است
و همشان از زنده‌اند و خندان‌اند چنان که هر گلی و گیلی و سنگی و رنگی
ازو منور و مزین گشته‌اند. اما خصوصیت بهار با جزو خار و نفس خارا
چنان نیست که با گل احمر و لعل انور. وهم چنان خصوصیت الله با روان

* سوره مائده ۵۵ آیه ۸۲.

⊙ سوره محمد ۴۷ جزئی از آیه ۲۶.

⊙ سوره حدید ۱۵۷ جزئی از آیه ۱.

انبیا و اولیا آن چنان نیست که با عوام و معیّت پادشاه با مقربان خود آن چنان نیست که با سایبان و خربندگان و غلامان ناشی .
چون معیّت با همه است الله را آن معیّت جو که داد آگاه را
و هم چنان معیّت مدرس بامبتدی نوآموز آن چنان نبود که با طالب علم مستدل...»^{۲۴}.

از حسن اتفاق، مولوی دوچا در مثنوی هم این آیه شریفه را با دو گونه تعبیر، شرح و تفسیر کرده؛ یکی در دفتر اول ذیل موضوع «اضافت کردن آدم آن زلفت را بخوابش که ربنا ظلمنا...» بدین مضمون:

گر بجهل آیم آن زندان اوست

ور به علم آیم آن ایوان اوست

ور بخواب آیم مستان ویم

ور به بیداری بدستان ویم

ور بگرییم ابر پر زرق ویم

ور بختدیم آن زمان برق ویم

ور بختیم و جنگ عکس قهر اوست

ور بصلح و عذر عکس مهر اوست

ما کیم اندر جهان پیچ پیچ

چون الف او خود چه دارد هیچ هیچ»^{۲۵}

و آن دیگر در دفتر پنجم مثنوی که گفته است:

يك سيد پر نان ترا پر فرق سر

تو همی خواهی لب نان در بدر

در سر خود پیچ هیل خیره سری

رو در دل زن چرا بر هر دری

تا بزائویی میان آبِ جو
 غافل از خود زین و آن تو آبِ جو
 پیش آب و پس هم آب بامدد
 چشما را پیش سد و خلف سد
 اسب زیر ران و فارس اسبِ جو
 چیست این؟ گفت اسب لیکن اسب کو؟
 هی! نه اسبست این بزیر تو پدید؟
 گفت آری لیک خود اسبی که دید؟
 مستِ آب و پیش روی اوست آن
 اندر آب و بی خیر ز آبِ روان
 چون گهر در بحر گوید بحر کو؟
 وان خیال چون صدق دیوار او
 گفتن آن کو مجابش می شود
 ابر تابِ آفتابش می شود
 بند چشم اوست هم چشم بدش
 عین رفع سد او گشته سدش
 بند گوش او شده هم هوش او
 هوش باحق دار ای مدهوش او»^{۲۶}

حال که ابیاتی از مثنوی نقل شد جای آنست که نمونه‌ای دیگر از
 تعبیرات صوفیان در تفسیر آیات قرآن کریم یاد شود. این تعبیرها اگرچه
 بنظر در کسوت نثر عرضه شده اما نقش و نگار حلقه شعر را داراست.
 خواننده در برخورد با این نوع تعبیرات، گویی دری از گلستان شعر بر وی
 گشوده‌اند. مشام جانش از رایحه روح نواز گل‌های معنی عطر آگین و چشم

از دیدن رنگارنگی تصاویر محو تماشا می‌گردد. به سخن دلنشین بهاء‌وند
- پدر مولوی - که با تصویب‌های بدیع و تشبیهات خیال‌انگیز به تفسیر آیه
مبارکه وهو اللذی جعل لکم اللیل لباساً* می‌پردازد گوش فرادهید:

«گفتم ای آدمی جهل کن تا از التباس بیرون آیی. آخر از خاک پایسته
کالبدت را و از آب روغن او ساختند و هردو را ترکیب کردند و آذرکی از
نور آیین که روح است در وی گردانیدند. چندان چندی بکن که همه
کالبد تو نور گردد چنان که آن آتش پایسته و روغن را بسوزاند و نور گرداند
اما آن نور سازوار باشد چنان که کرم پبله اگرچه ورخ می‌نماید اما بک
ریزه اماب او را ابریشم گردانیدند. هم چنان چون کالبد تو نور گردد همه
اجزای تو ابریشم شود و حریر شود. باز لباس شب را اگرچه تاریک نمایم
ولیکن روشنایی از وی بیرون آریم. از تل مشک شب که تل ریگ روان را
ماند بین که چگونه شکوفه روز می‌رویانیم. باش تا از تل خاک گورستان
تو شکوفه قیامت وحشر را بینی که چگونه پدید آریم. چنان که سیاهی
دیده‌ات که دل لاله را مانند و سپیدیش که نرگس را مانند، چنان که روز گیرد
شب بود سپیدی چشم که گرد سیاهی چشم است بآن مانند. بر تل تنست
این چنین شکوفه پدید آوردیم تا شکوفه جان را نظاره کند. اما راحت در
سیاهی نهادیم و سپید را معطل از راحت کردیم. هم چنان نخست پرده شب
را فروگذاریم و راحت را در عالم مشاهده بدیشان رسانیم. باز چون لباس
شب را بگسترانند، شب هندوش را بفرستیم تا آئینه حقیقت را از رنگار
رنج بزداید و بفلاف کالبدها باز آرد. اما صوفیان و مخلصان حقایق ترک
آن لباس گویند و بزایه‌ای روند از عالم غیب و بعبادت مشغول شوند.

والنوم سبباً تاء . ماه و آفتاب و ستارگان حواس را از افلاك سرايشان فروریختیم و کالبدها را بر عرصه جهان چون گل تر بینداختیم، آن گاه این ندا در دادیم که لِمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ . ملوک که حافظ بلاد الله اند کجا شدند؟ سلاطین که ناصر عباد الله اند در چه کارند؟ ارباب عقل و کیاست چه تدبیر می سازند؟ ببین که همه را بیکار کردیم و جهان باقی ماند ما را که والله میراث السموات والأرض . بادمی وزانیم و نبات می رویانیم. یکان یکان متمسکین و مستغفران باسحار ادریس وار جواب می گویند: لله الواحد القهار .

اکنون این متقاضیان سهل و لطیف را پیش پش می فرستند و حقوق معظم می طلبند تا اگر در اینجا معاطله رود موکل قوی حال قیامت را فرستد تا نفخ اسرافیل چون نفس صبحدم پدید آید و همه زنده گردانند که و جعل النهار نشوراً . وارسل الريح بشراً بین یدی رحمته . نیز و یاج روح وزان کرده است تا مبشر راحت آن جهانی باشد. ساقی باد را ببینی که درآمده باشد و مجلس را می آراید و اشتران ابر را پر از شراب آب کرده ایم و بمحبوسان عالم می فرستیم تا تازه شوند و هیچ ثقل و نجاست در ایشان نباشد. چون این مردگان را بادی و ابری باشد و موکلان فرشتگان بسبب آن ایشان را زنده می گرداند عجب ابری و بادی و فرشتگان دیگر ندارد تا همه

* سورة فرقان ۲۵، قسمی دیگر از آیه ۴۷ .

○ سورة مؤمن ۴۰، قسمی از آیه ۱۶ .

◎ سورة آل عمران ۳، قسمی از آیه ۱۸۰ .

○ سورة مؤمن ۴۰، قسمی دیگر از آیه ۱۶ .

□ سورة فرقان ۲۵، قسمی از آیه ۴۷ .

◇ سورة فرقان، قسمی از آیه ۴۸ .

اختیارات مرده را زنده گرداند ۴» ۲۷.

صوفیه برای توجیه عقاید و آراء، آداب و رسوم، اصطلاحات و معارف از آیات قرآن مجید فیض بسیار برده‌اند. از نامگذاری حالات و مقامات و منازل گرفته تا شرح نکته‌های دقیق و باریک عرفانی همه جا به آیات قرآن تمسک جسته‌اند. چندان که بوسعید رسوم خانقاهیان را بر موازین آیات کتاب مبین و سنت نبوی مطابق می‌دید. محمدین منور نقل می‌کند: «شیخ یک روز سخن مترسمان می‌گفت. پس گفت اول رسمی بود که مردم بتکلف بکنند آنکه آن عادت شود؛ آنکه آن عادت طبیعت شود؛ آنکه آن طبیعت حقیقت شود. پس شیخ ابوبکر مؤدب را گفت برخیز و دوات و کاغذ بیاور تا از رسوم و عادات خانقاهیان فصلی بگویم. چون بیاورد گفت بنویس؛ و بدان که اندر عادت و رسوم خانقاهیان ده چیز است که بر خود فریضه دارند بسنت اصحاب صفة رضی الله عنهم و اهل خانقاه را صوفی از آن گویند که صافی باشند و بافعال اهل صفة مقتدی باشند. اما این ده چیز که بر خود فریضه دارند در موافقت کتاب خدای تعالی و سنت مصطفی علیه السلام بود. یکی آنست که جامه پاک دارند که گفت: وثیابک فطویر * . و پیوسته باطیارت باشند که گفت: رجال یحبون ان یتطویروا والله یحب المطویرین * . دوم آن که در مسجد یا بقعه از خیر نشینند چنان که گفت: یسبح له فیها بالقدور والاصال رجال * . سیم آن که باول وقت نمازها بجماعت کنند چنان که گفت: والذین هم علی صواوتهم یحافظون □ . چهارم آن که بشب بسیار

* سورة مدثر ۷۴، آیه ۴۴ .

◉ سورة توبه ۹، قسمتی از آیه ۱۰۹ .

◎ سورة نور ۲۴، قسمتی از آیه ۲۶ و کلمه «رجال» از آیه ۲۷ .

□ سورة مؤمنون ۲۲، آیه ۹ .

نماز کنند چنان که گفت: *ومن الیل فتسجد به نافله لك* * . پنجم آن که سحرگاه استغفار و دعا بسیار کنند چنان که گفت: *وبالاسحار هم يستفرون* . ششم آن که بامداد چندان که توانند قرآن بخوانند و تا آفتاب برنماید حدیث نکنند چنان که گفت *ان قرآن الفجر كان مشهوداً* @ . هفتم آن که میان نماز شام و خفتن بوردی و ذکر مشغول باشند چنان که گفت: *ومن اللیل فسبحه* و *إدبار النجوم* ○ . هشتم نیازمندان را و ضعیفان را و هر که بدیشان پیوست وی را در پذیرند و رنج ایشان بکشند چنان که گفت: *ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالقدوة والعشى يريدون وجهه* [] . نهم آن که بی موافقت یکدیگر چیزی نخورند . چنان که گفت: *والموفون بعهدهم إذا عاهدوا* ◇ . دهم آن که بی دستوری یکدیگر غایب نگردند چنان که گفت: *وإذا كانوا معاً على امرٍ جامعٍ لم يذهبوا حتى يستأذنه* ● . و جز ازین اوقات فراغت ایشان به سه کار بود یا علم آموختن یا بوردی مشغول بودن یا بکسی راحتی و چیزی رسانیدن»^{۲۸} .

در کتاب ترجمه رساله قشیریّه کایسد در هر باب معنایی از معانی تصوف آیه ای از قرآن حکیم است . مثلاً بسبب «توبه» را با این قول حق می خوانید ، *قال الله تعالى: توبوا إلى الله جميعاً أيها المؤمنون لعلكم*

* سورة اسراء، ۱۷، قسمتی از آیه ۷۹ .

○ سورة ذاریات، ۵۱، آیه ۱۸ .

@ سورة اسراء، ۱۷، آیه ۷۸ .

○ سورة طور، ۵۲، آیه ۴۹ .

□ سورة انعام، ۶، قسمتی از آیه ۵۲ .

◇ سورة بقره، ۲، قسمتی از آیه ۱۷۷ .

● سورة نور، ۲۴، قسمتی از آیه ۶۲ .

تَفْلِحُونَ ﴿۳۰﴾ . و باب مراقبه با این آیه آغاز می‌شود: و كان الله على كل شيء
 رقيباً ﴿۳۱﴾ .

(ادامه دارد)

منابع

- ۱- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تألیف محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی، با اهتمام دکتر ذبیح الله صفا، ۲۸۲-۲۸۳. در اوراد الاحیاب آمده است: «شیخ ابوسعید بن ابی الخیر قدس الله روحه از اصحاب سؤال کرد که در قرآن کجاست این که: صاحب خیران دارم آنجا که توهستی / تاجمله مرا هستی یا عهد شکستی. گفتند این حیث جای نیست. شیخ فرمود: قال الله تعالى: وَهَمَّ يَتَسَوَّنُ اَنَا لَأَسْمَعَ سُرْهَمٍ وَنَجْوَيْهِمْ بَلَىٰ دَرَسْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتَبُونَ» اوراد الاحیاب: ۲۰۶.
- ۲- اسرار التوحید، ۳۱۴.
- ۳- اوراد الاحیاب و فصوص الآداب، تألیف ابوالمفاخر یحییٰ باخرزی، جلد دوم (فصوص الآداب) بکوشش ایرج افشار، ۲۱۱.
- ۴- اوراد الاحیاب و فصوص الآداب، ۲۱۱.
- ۵- اسرار التوحید، ۱۱۰-۱۱۱.
- ۶- فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (سیرت نامه شیخ ابواسحق کازرونی) تألیف محمود بن عثمان، بکوشش ایرج افشار: ۲۲۶.

✽ سوره نور ۲۴، قسمی از آیه ۲۱.

○ سوره احزاب ۳۳، قسمی از آیه ۵۲.

- ۷- تذکرہ الاولیاء، عطاء نیشابوری، باہتمام دکتر محمد استعلامی، ۶۶۸-۶۶۹.
- ۸- مناقب العارفين، تألیف شمس الدین احمد افلاکی عارفی، باتصحیحات و حواشی و تعلیقات بکوشش تحسین یازجی: ۴۳۶/۱.
- ۹- تذکرہ الاولیاء: ۱۶۳.
- ۱۰- مثنوی ہفت اورنگ جامی، بتصحیح و مقدمہ آقا مرتضی مدرس گیلانی، دفتر دوم سلسلہ الذهب: ۱۸۷. در روح الجنان روزبہان بقلی نیزہت کہ: «سئل رئیس المشائخ الشیخی رحمۃ اللہ علیہ عن صفتہم. فقال: قوم صم بکم عمی. فقیل یا شیخ هذا الکفار. فقال «صم» فلا یسمعون الا من اللہ. «بکم» فلا یتکلمون الا من اللہ. «عمی» فلا یبصرون سوی اللہ. رک. روزبہان نامہ، بکوشش محمد تقی دانش پورہ: ۱۵۸.
- ۱۱- تذکرہ الاولیاء، ۶۳۶.
- ۱۲- اسرار التوحید، ۲۸۷.
- ۱۳- ہمان کتاب، ۲۱۶.
- ۱۴- ہمان کتاب، ۲۲۶-۲۲۷.
- ۱۵- تذکرہ الاولیاء، ۴۶-۴۷.
- ۱۶- انس التائبین و صراط اللہ المبین (جلداول)، تصنیف احمد جام نامی معروف بہ ژندہ پیل، باتصحیح و تحشیہ و مقدمہ دکتر علی فاضل، ۸۱-۸۸.
- ۱۷- فردوس المرشدیہ فی اسرار الصمدیہ، ۲۷۶-۲۷۷:
- ۱۸- معارف (مجموعہ مواعظ و سخنان سلطان العلماء بہاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشہور بہ بہاء ولد) باہتمام بدیع الزمان فردا نثر ۱/۲۳۲.
- ۱۹- ہمان کتاب، ۳۰۸/۱.
- ۲۰- فردوس المرشدیہ فی اسرار الصمدیہ، ۲۳۰-۲۳۳.

- ۲۱- معارف بپناه ولد ۱۷۹/۲ .
- ۲۲- مثنوی، چاپ امیر کبیر (یک جلدی) دفتر سوم، ۴۲۱-۴۲۲ .
- ۲۳- کتاب فیہ ما فیہ (از گفتار مولانا جلال الدین محمد مشہور بمولوی) با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر : ۱۴۵ .
- ۲۴- مناقب المارقین، ۵۱۴/۱ .
- ۲۵- مثنوی، چاپ امیر کبیر (یک جلدی)، ۷۴ .
- ۲۶- همان کتاب، ۸۷۴ .
- ۲۷- معارف بپناه ولد ۵۲/۱-۵۴ .
- ۲۸- اسرار التوحید، ۳۳۰-۳۳۱ .